

نویسندگان ما! آگاه باشید!

م. عاصی

گشت. شیردلانی چون «حلاج»، «روزبه»، «بازید بسطامی»، پنجه در پنجه اهریمن نهادند، و در حالی که عضو عضو بدنشان بوسیله دژخیم جدا می‌شد یا به طرف میدانگاه اعدام گام می‌گذاشتند، قهرمانانه ندای پرشکوه «آزادی» را سر دادند. فرهنگ مبارزه با معضل یا بهتر بگویم اختناق مذهبی چیز تازه‌ی نیست، بلکه هر برگ‌ی از تاریخ کشورمان با خون هزاران پاک نفسی که قدم پیش گذاشته و جاودانه شده‌اند، رنگین شده است.

معمولا حکومت‌های دیکتاتوری مدرن، سعی می‌کنند با ساخت کاریکاتورهای از آزادیهای متداول در کشورهای بورژوازی خود را به نوعی دمکرات نشان دهند. به طور مثال در حالی که آنان مخالف بدون شرط مبارزات صنفی هستند، با تشکیل اتحادیه‌ها زرد که عملا قسمتی از نظام حاکم است سعی دارند، طوری وانمود کنند، که بله خبری نیست و کشور، در امنیت و امان به سر می‌برد. این مسئله در کشور ما شکل بسیار حادث‌تر به خود می‌گیرد، چون حاکمان مذهبی نه تنها ایجاد اتحادیه و کانون را ممنوع اعلام کرده‌اند بلکه هر تلاشی در جهت تشکیل چنین نهادهای را مورد پیگیری، زندان، شکنجه و در نهایت اعدام قرار می‌دهند.

اگر جامعه‌ی حقوق صنفی یک نویسنده را به هر دلیلی از او سلب کند، بدون شک حاکمان چنین جامعه‌ای هیچگاه خواستار پذیرش خواسته‌های دمکراتیک افراد آن جامعه نخواهد بود. این به این معناست که نویسندگان کشور ما نمی‌توانند، امروز تنها و تنها برای اخذ پروانه کانون نویسندگان ایران مبارزه کنند، در حالی که کارگران از تشکیل اتحادیه خود محروم هستند. در ایران تحت حکومت آخوندها دو جبهه وجود دارد. یا مبارزه با رژیم یا قلم‌زدن در راه تثبیت جنایت رژیم.

نویسنده‌ی امروز، نمی‌تواند و نباید دست به دامن پوست‌اندازیهای رژیم شود؛ رژیمی که طی بیست سال حاکمیتش، پرونده‌ی قطوری از جنایت و کشتار آزاداندیشان را به یدک می‌کشد.

نویسنده‌ی امروز وطن ما، فریاد گویای ملت ما است. ملتی که به خیابان آمده و فریاد نابودی استبداد و واژگونی این رژیم را سر می‌دهد.

نویسندگان ما، اما باید مهتمتر از همه بدانند که تنها در سایه‌ی رهایی بند از پیکر کارگران، ملیتها، زنان و جوانان است که آنان نیز می‌توانند به معنی واقعی کلمه و آزادانه به فعالیت روشنگرانه خویش ادامه دهند.

موقعیت نویسندگان جامعه ما بسیار بحرانی است. فشار زندگی و فقر مالی از یک سو، و تهدیدهای مزدوران رژیم تباهی جمهوری اسلامی از طرف دیگر، باعث شده که جامعه ما نه تنها نویسنده جوان و جدیدی به خود نبیند بلکه بعضی از نویسندگان با سابقه، از ترس گزیمگان رژیم آخوندی، زبان در کام برند.

نویسندگان ما، غریبانه ربوده شده، و با دهشتناک‌ترین روشهای قرون وسطایی در خانه‌های امن سازمان مردم‌ستیز «ساواما» کشته می‌شوند. ابعاد و روشهای کشتار در نوع خودش، قابل مقایسه با هیچ یک از کشورهای دیکتاتوری جهان سومی نیست. اما جرم این نویسندگان و شاعران چه بود؟ آیا آنان کلاهبرداری، دزدی و یا قتل کرده بودند؟ نه! نویسندگان آزاده‌ای چون: «حسین اقدامی»، «سعیدی سیرجانی»، «غزاله علی‌زاده»، «غفار حسینی»، «احمد میرعلائی»، «احمد تقضلی»، «ابراهیم زال‌زاده»، «مجید شریف»، «محمد مختاری»، «محمد جعفر پوینده»، رفیق «پیروز دوانی» و «رستمی همدانی»، تنها و تنها، در راه مبارزه با سانسور و دفاع بی‌حد و حصر از آزادی بیان جانشان را از دست دادن. انسانهای که تمام سعی شبانه روزی خود را معطوف برپایی «کانون نویسندگان ایران» نمودند، و در این راه جان خود را نیز به طبع اخلاص گذاشتند. آنان بسان نقش‌آفرین «افسانه‌دانکو» مشعل به دست در تاریکی کشنده، طعیه‌دار و راهبر روشنفکران صم و بکم بودند.

بله آنان رفتند تا مزدوران قلم به دست یا بهتر بگویم فرصت‌طلبان جامعه ادبی، بار دیگر این اولاد خلف و فریاد حق‌طلبانه را عقیم کنند.

اما آیا می‌توان در آستانه قرن بیست و یکم ملتی را در زندان بزرگی به نام ایران اسیر و روشنفکران و نویسندگان را به طوطی‌های شیرین‌گفتار و اهلی تبدیل ساخت. جواب به این سؤال باگردشی هر چند سرکی در تاریخ کشورمان قابل دریافت است. یادمان است، که سالهای بسیار دور، اعراب قبیله‌نشین با شمشیرهای برهنه از سر نویسندگان و دانشمندان کشور ما منارها ساختند و کتب ارزشمند علمی، فلسفی، ادبی، و غیره ما را به رودها سپردند. آنان حتی از این همه جلوتر رفتند و گفتند که روشنفکران کشور ما باید در چارچوب فرهنگ عرب بیابان گرد فکر کنند. اما ذهن و تفکر عاصی روشنفکران کشورمان نه تنها این توهین را قبول نکرد، بلکه به مبارزه با آن پرداخت. این مبارزه به اشکال مختلف در شعر، معماری، نقاشی و در نهایت، فعالیت مسلحانه نمایان